

بررسی آیات «مقام» در قرآن با تأکید بر تفسیر المیزان و تفسیر القرآن الکریم

حمید حسین نژاد محمدآبادی^۱

محمد اسحاق (نویسنده مسئول)^۲

چکیده

در این پژوهش ابتدا به تحلیل لفظ مقام با توجه موقعیت آن - مقام رب، مقام ابراهیم، مقام محمود و... - که در آیات قرآن آمده است، پرداخته و از آن میان معنای موقعیت، جایگاه، رتبه و شأن که در اصطلاحات اجتماعی هم همین معنا به ذهن تبادر می‌کند، مدنظر این پژوهش است. و سپس به خود حقیقت و ماهیت مقام و تحلیل آن‌ها با تکیه بر دو تفسیر ارزشمند - تفسیر المیزان از علامه سید محمدحسین طباطبایی و تفسیر القرآن الکریم از صدرالمتألهین شیرازی و دیگر آثار و آرای تفسیری ایشان - می‌پردازد. مانند مقام خلافت (جانشینی) خدا مقام رسالت و نبوت و امامت و ولایت و مقام هدایت و قضاوت که تجلی آن بیشتر در دنیا و دار تکلیف است و مقاماتی مخصوص جایگاه آخرت است مانند مقام شفاعت و مقامی که در هر دو دنیا وجود دارد و آن مقام ربوبی شامل هر دو دنیاست و هم مقام عبودیت و بندگی.

کلید واژه‌ها: مقام، تفسیر المیزان، تفسیر ملاصدرا، انسان، انسان کامل، فرشتگان،

ربوبیت، عبودیت.

۱. استاد همکار مدرسه عالی قرآن و حدیث جامعه المصطفی ص العالمیه خراسان

۲. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث جامعه المصطفی ص العالمیه خراسان

مقدمه

خداوند متعال و خالق بی همتا دارای بالاترین مقام و جایگاه نامحدود و لایتناهی است که افکار در آن حیران و سرگردان است و کسی را توان رسیدن به آن را ندارد و حتی فکر رسیدن به آن مقام را نمی تواند در سر پیوراند. البته کوتاه فکران و ابلهان مانند فرعون پای خود را از گلیمشان فراتر گذاشته و گمان برده اند که با مدح عده ای چاپلوس به مقام والا رسیده اند و «إِنَّا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴) سر دادند و خداوند آنهايي را که ادعای چنین مقامی داشته باشند به خفت کشانده است. با این حال خداوند برای هریک از مخلوقاتش مقام و جایگاهی قرار داده است برخی را مانند ملائکه دارای مقام معلوم هستند. اما در مورد انسان خداوند مقام ویژه ای به او داده که بالاتر از مقام خلافت مقامی قابل تصور برای انسان نیست چون خود خدا به او اعطا کرده است. اما چون خداوند انسان را مختار و آزاد افریده است باید در حفظ این مقام خودش کوشا باشد. خداوند اعلی راه‌های ارتقا این مقام و حفظ آن را نشان داده است، همان طور که راه‌های از دست دادن و یا تضعیف این مقام را هم ارائه کرده است؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳) و این میسر نمی شود مگر اینکه انسان همواره در مقام عبودیت (بندگی محض) ببیند. حال اگر انسان این مقام بندگی را در هر حال برای خودش محفوظ کرد لیاقت مقام‌های دیگر چون خلافت هدایت قضاوت امامت را خواهد داشت.

محور این پژوهش مفهوم لفظی و حقیقی مقام در قرآن کریم می باشد. ابتدا به تحلیل خود لفظ مقام بکار رفته در آیات قرآن و وجوه معنایی واژه می پردازد و از میان وجوه معنایی بیان شده از واژه مقام معنای جایگاه و رتبه و شأن مدنظر است. که از این نظر به معنای اصطلاحی که در سیاست و اجتماع متداول است نزدیک می باشد. سپس به کارکردهای معنوی واژه مقام پرداخته و متناسب با جایگاه دنیا و آخرت مقام که بیشتر معطوف به دنیاست مانند خلافت انسان روی زمین و سپس

مقام نبوت انبیا و رسالت رسولان و امامت و ولایت امامان علیهم السلام و هدایت هادیان و قضاوت برگزیدگان پرداخته است و بعد مقام معطوف به آخرت که از آن میان تنها به مقام شفاعت بسنده شده است. و بعد مقامی که مربوط به هر دو سرای دنیا و آخرت است و آن دو مقام متناسب با آیات قرآن عنوان شده است؛ یکی مقام ربوبیت و دیگری مقام عبودیت است که تجلی آن در آخرت و هم در دنیا است.

و چون این بحث و خاصه بیان معنوی مقام و مصادیق آن ارتباط نزدیکی به مباحث عقلی و ذوقی دارد در این پژوهش به دو تفسیر یعنی تفسیر گرانقدر المیزان اثر علامه سید محمد حسین طباطبایی و تفسیر قرآن الکریم اثر صدرالمتألهین شیرازی معروف به ملاصدرا تکیه کرده و مطالب خود مطابق این دو تفسیر شرح کرده است.

۱. مفهوم‌شناسی

«مقام» به فتح و ضم میم از ماده «قوم» مصدر، اسم مکان و اسم زمان به معنای اقامت و آرام کردن به جایی می‌باشد. بنابراین مُقام و مَقام هر دو به معنی اقامت و قیام و محل قیام است که اشتقاق آن را از «اقام یقیم» بدانند مُقام می‌شود. و اگر از «قام یقوم» بشمارند مَقام می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۶۹۱ و ۶۹۳) و در این پژوهش «مقام» به فتح میم مراد است.

مفهوم مقام در این اصطلاح اندکی با ابهام باشد، اما دو نوع استنباط از آن وجود دارد. اگر به مفهوم ساده موقعیت اجتماعی به کار برود متضمن آن است که با مجموعه‌ای از اختیارات و تعهدات همراه است. در برخی از مواقع هم به منظور مشخص نمودن موقعیت اجتماعی خاصی نسبت به سایر موقعیت‌ها به کار می‌رود. و به همین جهت و به طور کلی ارزیابی مجموعه‌ای از اختیارات و تعهدات بیانگر تعیین محل و موقعیت اجتماعی است. به همین ترتیب موقعیت یک مدیر هم مقام تلقی می‌شود، اما ممکن است به عنوان بیان کننده منزلت اجتماعی همان موقعیت

هم مورد استفاده قرار بگیرد (یعنی به عنوان شغلی بلند مرتبه). اگر چه بسیاری از مدیران مقام را همتراز منزلت شغلی می‌انگارند، ولی در برخی از موارد که آن را همتراز با موقعیت اجتماعی قرار می‌دهند و در قالب حقوق و تعهدات به خصوص جای می‌دهند. طرح طبقه‌بندی مشاغل بیانگر چنین شیوه تفکر است.

بنابراین در قالب تعریف مقام، نخستین اقدام شامل بررسی درون مایه‌های شغلی خواهد بود، به عبارت دیگر بررسی موقعیت اجتماعی شغل (در محدوده حقوق و وظایف) در حالی که اقدام دوم عبارت است از ارزشیابی مرحله‌ای که به مشخص نمودن رتبه شغلی نسبت به سایر مشاغل منجر می‌شود (مقام به عنوان رتبه یا منزلت اجتماعی).

نتیجه اینکه مقام، به معنی موقعیت اجتماعی، به صورت برخوردار از یک سلسله حقوق و تعهداتی که به همراه خود دارد تعریف می‌شود و اینکه این‌گونه حقوق و تعهدات یا از مقام دارنده آن ناشی می‌شود و یا از اقدامات مربوط به آن.

۲. وجوه معنایی واژه مقام در قرآن با تکیه بر تفسیر المیزان و ملاصدرا

۲.۱. مجلس و جایگاه

قرآن در قصه حضرت سلیمان علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَكْمُ يَا تُبْنِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ * قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ». (نمل: ۳۸-۳۹) به قرینه اسناد «تُقُومَ» به «مَقَامِكَ» می‌توان گفت که «مقام» به معنای مجلس و جایگاه است. (راغب اصفهانی، همان: ۶۹۱ و ۶۹۳)

۲.۲. وظیفه و تکلیف مشخص

و قرآن از زبان فرشتگان می‌فرماید: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ». علامه طباطبایی در وجه معنایی «مقام معلوم» می‌گوید:

معنایش این است که هر یک از ما مقامی معین داریم که ما را بدان گمارده‌اند و با گمارده شدن دیگر استقلال معنی ندارد، چون شخص گمارده شده نمی‌تواند از خط مشی که برایش تعیین کرده‌اند تجاوز کند، ملائکه نیز مجعول (آفریده شده) بر این هستند که خدا را در آنچه امر می‌کند اطاعت نموده و او را بپرستند. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۷/۲۶۸)

ملا صدرا در باب معنای مقام مربوط به فرشتگان می‌گوید تمام علوم و کمالات فرشتگان از امر الهی برای آنها افزوده می‌شود. اگر اضافه و تکامل بیاید باز هم از ناحیه امر الهی است و مانند انسان به وسیله اتفاقات خارجی مانند معلم و تفکر و تخیل نیست و تکامل آن‌ها هم به خاطر نفوس پاک فرشتگان و خالی بودن از هرگونه وسوسه هاست. (صدرالمتألهین، ۱۴۱۱: ۲/۳۷۱؛ همان: ۴/۵۳؛ همان: ۷/۲۲۳)

۳.۲. استعاره از احاطه و مرتبه قیمومیت پروردگار

در برخی از آیات کلمه مقام به خداوند نسبت داده شده است: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَٰنَ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ». (نازعات: ۴۱-۴۰)

مقام در این آیات یا مصدر میمی به معنای قیام است که منظور مراقبت و نظارت پروردگارست (فخر رازی، بی تا: ۱۹/۷۹)، زیرا ناظر و مراقب، بالای سر می‌ایستد، اما نه ایستادن یک بالای سر کارگر، بلکه معنای قیام خدا احاطه و علم خداست به آنچه بنده می‌کند، و ضبط عمل بنده و جزا دادن به وی است. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۹/۱۸۱) یا اینکه مقام، اسم مکان است و از آنجا که مکان داشتن بر خداوند محال است، مقصود مرتبه قیمومیت خداوند بر امورست. (همان: ۱۲/۳۵) که مبدأ رحمت و عذاب است.

رحمت و مغفرت نسبت به کسانی که ایمان آورده و تقوا پیشه کنند؛ عذاب سخت و عقاب شدید، نسبت به کسانی که آیات او را تکذیب نموده و نافرمانی‌اش کنند. علاوه بر این خدا محیط به او و با اوست. (همان: ۱۹/۱۸۱)

پس مراد از «ترس از مقام خدا»، ترس از خدا به این جهت است که او قائم به همه امور بندگان است. (همان: ۴۷/۱۲) و ملاصدرا این خوف از مقام رب را خوف «اهل ظاهر» تفسیر کرده؛ و بیان می‌کند خوف و مقابل آن یعنی رجا دارای مراتبی است و احوالات انسان در خوف و رجا متفاوت است. و اینکه خوف دو نوع است «خوف عقاب» و «خوف جلال». خوف عقاب مربوط به اهل ظاهر و خوف جلال نصیب اهل قلب است و آیات بالا را مربوط به خوف اهل ظاهر دانسته و آیاتی مانند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» فاطر آیه ۲۸ به خوف اهل قلب تفسیر می‌کند.

۴.۲. رتبه و شأن معنوی

قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا». (اسراء: ۷۹) سیاق آیه در مقام تشویق به نماز و عبادت شبانه است و نیز کلمه «يَبْعَثُكَ» قرینه است بر اینکه مقصود از «مقام» رتبه و شأن است. (طباطبایی، همان: ۱۳ / ۲۴۱) و در روایات شیعه و اهل سنت تفسیر به مقام شفاعت شده است. (حویزی، ۱۴۲۴: ۳ / ۲۱۱) و از اینکه مقام پیامبر ﷺ به محمود شده، معلوم می‌شود که همه خلائق این مقام را ستایش می‌نمایند. (طباطبایی، همان: ۱۳ / ۱۷۶) ملاصدرا هم به همین معنا اشاره دارد و مقام محمود را بالاترین درجه حمد دانسته که خداوند به وسیله آن حمد شده است. به همین خاطر معتقد است مشتقات حمد مانند محمد، احمد و محمود به پیامبر ﷺ اختصاص دارد و حقیقت تمام و کمال حمد پروردگار به وسیله پیامبر خاتم ﷺ تجلی پیدامی‌کند. (صدرالمतालہین، همان: ۱ / ۷۴؛ همان: ۵ / ۵۱)

۲. ۵. قدمگاه حضرت ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» (بقره: ۱۲۵) «مَقَام» سنگی است که به اعجاز الهی اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بسته است و از نشانه‌ها و آیات روشن الهی است، (طباطبایی، همان: ۵۴۶/۳)

۲. ۶. اقامتگاه

خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامِ أَمِينٍ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ» (دخان: ۵۱-۵۲)؛ در این آیه، «فِي جَنَّاتٍ» بدل اشتمال برای «مَقَامِ أَمِينٍ» است و دلالت می‌کند که اقامتگاه آنان سرسبز و لذت‌بخش است. (آلوسی، ۱۴۰۸: ۲۰۶/۱۴)

علامه در ذیل آیه می‌نویسد:

کلمه مقام به معنای محل قیام، یعنی محل ثبوت و پابرجایی هر چیز است، و به همین جهت محل اقامت را نیز مقام گفته‌اند. و کلمه امین صفتی است از «امن» یعنی نرسیدن مکروه. و معنای جمله این است که پرهیزکاران-در روز قیامت- در محلی امن از هر مکروه و از مطلق ناملازمات مستقر می‌باشند. (طباطبایی، همان: ۲۲۸/۱۸)

۳. وجوه معنوی مقام (چیستی و کارکردها)

۳. ۱. مقام‌های مربوط به دنیا

۳. ۱. ۱. مقام خلافت

«خلافت» به معنای نیابت از غیر است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۲۹۴) واژه «خلیفه» در قرآن به معنای جانشین خداوند بر روی زمین آمده است و این خلافت تمام نمی‌شود، جز اینکه خلیفه در همه شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر، حاکی

از مستخلف باشد. (طباطبایی همان: ۱ / ۱۱۵؛ همان: ۱۷ / ۱۹۵-۱۹۴) بنابراین خلیفه کسی است که جانشین غیر خود باشد و به خاطر مناسبتی نایب او شود. مناسبت تامه‌ای که موجب استحقاق انسان برای جانشینی گردد و الا وضع شیء در غیر محل خواهد بود. و «ها» در خلیفه برای مبالغه آمده است. (صدرالمتالهین، همان: ۲ / ۳۱۳) اصطلاح خلافت و خلیفه در معنی فلسفی و ذوقی هم مأخوذ از قرآن است و آن مقام انسان کامل است. آدم ابوالبشر از جنس آدمیان نخستین خلیفه خدا بر روی زمین بود. (صدرالمتالهین، همان: ۳۰۱)

قرآن این مقام خلافت آدم را در گفتگوی خداوند با ملائکه آورده: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (بقره: ۳۰) آنچه اکثر مفسران پذیرفته‌اند، این است که در این آیه، سخن از جانشینی انسان (آدم و اولادش) از خداوند است. علامه طباطبایی فرزندان آدم را با وی در این خلافت شریک دانسته و در تأیید این نظریه، به آیاتی استناد کرده است. ایشان معتقد است خلافت در این آیه به معنای جانشینی خدا است. (طباطبایی، همان: ۱ / ۱۱۶)

ملاصدرا در توجیه شایستگی آدم برای خلافت خدا می‌گوید: برخی دلیل آن را پذیرش تکلیف از جانب آدم یا فرمانبری وی (با وجود موانعی چون شهوت و غضب) و یا جامعیت او بر صفات فرشتگان و حیوان ذکر کرده‌اند، ولی محکم‌ترین رأی این است که چون جامع همه مظاهر اسمائیه و این که نهایت موجودات علوی و سفلی است، به خلافت رسید. (صدرالمتالهین، همان: ۲ / ۱۱۳ و ۳۰۰)

۳. ۱. ۲. مقام نبوت و رسالت

نبوت از «نبا» به معنای خبر دارای فایده بزرگ و یا از «نبؤ» به معنای رفعت و بلندی است. نبوت رابطه‌ای است بین خداوند و بندگان خردمند خویش، به منظور رفع مشکلات و نابسامانی‌های مربوط به امور معاش و معاد انسانها. «نبیء» از آن

جهت است که خبر دهنده به اموری است که با آنها عقول پاک آرامش می‌یابد و می‌تواند به معنای اسم فاعلی [خبر دهنده] و یا اسم مفعولی [خبر گیرنده] باشد. (راغب اصفهانی، همان: ۷۸۹،)

تفاوت بین مقام نبوت و رسالت

علامه طباطبایی می‌فرماید:

نبی کسی است که برای مردم آنچه مایه صلاح معاش و معادشان است، یعنی اصول و فروع دین را بیان کند، البته این مقتضای عنایتی است که خدا نسبت به هدایت مردم به سوی سعادتشان دارد، و اما رسول عبارت است از کسی که حامل رسالت خاصی باشد، مشتمل بر اتمام حجتی که به دنبال مخالفت با آن عذاب و هلاکت و امثال آن باشد، هم چنان که فرمود: «لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». (نساء: ۱۶۴) و از کلام خدا در فرق میان رسالت و نبوت بیش از مفهوم این دو لفظ چیزی استفاده نمی‌شود، و لازمه این معنا این است که رسول شرافت و ساطت بین خدا و بندگانش را دارد، و نبی شرافت علم به خدا و معارف خدایی را دارد. (طباطبایی، همان: ۲/۲۱۱)

ملاصدرا می‌گوید:

نبوت را باطنی است که آن ولایت است و ظاهری است که آن شریعت است، پس نبی به واسطه ولایت از خداوند و یا ملک معانی و حقایق را دریافت می‌کند آن حقایقی که کمال مرتبه نبوت و ولایت به آن‌ها است و آن چه از خدا دریافت می‌کند بدون واسطه یا با واسطه به بندگان ابلاغ می‌کند و آن‌ها را تزکیه کرده حکمت و کتاب می‌آموزد و این امر ممکن نیست مگر به واسطه شریعت و شریعت عبارت از مجموعه اموری است که پیامبر آورده است از کتاب و سنت. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۴۸۵)

۳.۱.۳. مقام امامت و ولایت

«امامت» به معنای پیشوایی و رهبری است. امام نیز به معنای پیشوا، پیشرو، و راهنماست. (ابن‌منظور، ۲۰۰۴م: ۱/ ۲۱۵-۲۱۳) کسی یا چیزی که مورد پیروی واقع می‌شود، انسان باشد یا کتاب یا چیزی دیگر، به حق باشد یا بر باطل امام است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۸۷)

امامت در اصطلاح شیعه به معنای ریاست عمومی فردی خاص بر امور دین و دنیای مردم در دنیا بالاصاله یا به جانشینی از پیامبر است، زیرا امامت دارای شئونی همچون رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی و مرجعیت دینی و تبیین وحی و ولایت باطنی و معنوی است که از این جهت امام حجت خدا در زمان، ولیّ الله، انسان کاملِ حاملِ معنویت کلی انسانیت و قطب است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۲۴-۱۰۹)

اما ولایت (به کسر «واو») به معنی نصرت است و اما ولایت (به فتح «واو») به معنی تصدّی و صاحب‌اختیاری یک کار است، و گفته شده است که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدّی و صاحب‌اختیاری است». و راجع به کلمه «ولی» و کلمه «مولی» می‌گوید: «این دو کلمه نیز به همان معنی است؛ چیزی که هست گاهی مفهوم اسم فاعلی دارند و گاهی مفهوم اسم مفعولی». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۵۳۳)

علامه می‌گوید:

ولایت همیشه به یک معنا می‌آید و معانی دیگر هر کدام مصداقی از آن معنای واقعی خواهد بود، یعنی عهده‌دار شدن کار دیگری. مثلاً وقتی گفته می‌شود فلانی ولیّ فلانی است، یعنی او عهده‌دار کارهای فرد دوم است. و نیز ولیّ امر به کسی گفته می‌شود که تمامی کارهای آن امر به عهده او باشد. به همین علت است که به پادشاه «ولیّ» گفته می‌شود، زیرا تمامی امور مملکت به عهده اوست. این معنا همان معنای واقعی ولایت است. از اینرو در هر مورد که واژه ولایت به کار رفته باشد، این معنا در آن لحاظ شده است. به عنوان

نمونه به دوست و رفیق و همسایه ولی گفته می‌شود. به شخصی که باشخص دیگر هم‌پیمان بوده ولی می‌گویند. پدر ولی است، خداوند ولی است و پیامبر او نیز ولی است و موارد دیگری در همین معنا وجود دارد که به آن‌ها ولی گفته می‌شود. این معنا در تمامی موارد کاربرد واژه ولایت وجود دارد، که همان معنای قیام به امر و عهده‌دار شدن کارهای دیگری است. (طباطبایی، همان: ۶۰۵/۵)

ملا صدرا در معنای ولایت می‌نویسد: «ولایت مأخوذ از «ولی» است یعنی قریب و ازین‌رو است که «حبيب» را «ولی» گویند یعنی محبوب را ولی گویند و در اصطلاح قریب و نزدیک به خدا را ولی گویند. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳: ۴۸۸-۴۸۷)

ملا صدرا به دو قسم ولایت اشاره می‌کند:

و ولایت دو گونه است، عام و خاص. ولایت عامه برای هر کسی که به خداوند ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد حاصل می‌شود. و ولایت خاصه عبارت از مرتبه فنای در خداوند است فنای ذاتی، صفاتی و افعالی پس ولی کسی است که فانی فی الله و متخلق به اسما و صفات او است، آن هم یا عطایی است و یا کسبی ولایت عطایی به قوت انجذاب به حضرت الهیه حاصل می‌شود قبل از مجاهدت. (همان)

حقیقت مقام امامت و ولایت

علامه طباطبایی در باب این حقیقت می‌نویسد:

نخست باید دانست که قرآن هر جا نامی از امامت می‌برد، دنبالش متعرض هدایت می‌شود، تعرضی که گویا می‌خواهد کلمه نامبرده را تفسیر کند، از آن جمله در ضمن داستان ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً، وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا». (انبیاء: ۷۳) و از این آیه بر می‌آید وصفی که از امامت کرده، وصف تعریف است و می‌خواهد آن را به مقام هدایت معرفی کند. و همه جا این هدایت را مقید به امر کرده، و

با این قید فهمانده که امامت بمعنای مطلق هدایت نیست، بلکه به معنای هدایتی است که با امر خدا صورت می‌گیرد و این امر هم همان است که فرموده: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ». (انبیاء: ۷۳) و یا فرموده است: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَحٍ بِالْبَصَرِ». (قمر: ۵۰)

امر الهی که آیه اول آن را «ملکوت» نیز خوانده، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدا مواجه می‌شوند، خلقتی است طاهر و مطهر از قیود زمان و مکان، و خالی از تغییر و تبدیل و امر همان چیزی است که مراد از کلمه «کن» آن است و آن غیر از وجود عینی اشیاء چیز دیگری نیست، و امر در مقابل خلق یکی از دو وجه هر چیز است؛ خلق آن وجه هر چیز است که محکوم به تغیر و تدریج و انطباق بر قوانین حرکت و زمان است، ولی امر در همان چیز، محکوم به این احکام نیست. بنابراین امام هدایت کننده‌ای است که با امری ملکوتی هدایت می‌کند، پس امامت از نظر باطن یک نحوه ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش دست خلق گرفتن و براه حق رساندن است. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱؛ همو: ۱۳۷۰: ۱۹۷)

و همچنین تحقق بخشیدن اهداف و برنامه‌های دین، اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت و تربیت و پرورش نفوس در ظاهر و باطن و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا نبوت و رسالت تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انداز است، اما در مورد امامت همه اینها وجود دارد به اضافه اجرای احکام و تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن. امامت به جعل الهی، معصوم، مؤید به تأییدات الهی عالم به جمیع علوم در معاش و معاد مردم و افضل اهل زمان به فضایل باطنی است، اعمال بندگان از علم او پوشیده نیست و هیچ گاه زمین از وجود او خالی نیست. البته روشن است که تعدادی از پیامبران، دارای مقام امامت نیز بوده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱/۲۷۵-۲۷۲)

ملاصدرا قائل است:

امام در قوس صعود موجودات عالم، برترین مقام وجودی را داراست و اوصاف و ویژگی‌های امام (از جمله امامت) از این درجه برتر و عالی‌تر وجود نشئت می‌گیرند. از آنجا که اوصاف و کمالات وجودی، امری خارجی و عینی است، پس انتخاب و انتصاب مردم در تحقق آنها نقشی ندارد.

به اعتقاد ملاصدرا مبنای قوس صعود، حرکت بنیادی و جوهری عالم هستی است. بنا بر حرکت جوهری، تمام عالم هستی اعم از ریز و درشت، یک‌پارچه در حال خروج از قوه به فعل می‌باشد و فعلیت تام جز با رسیدن به مرحله تجرد تام امکان پذیر نیست. بنابراین حرکت عالم هستی، به خودی خود جهان ماده را در مسیر نیل به تجرد قرار می‌دهد. (صدرالمتالهین، ۱۳۶۳: ۱۰۷؛ همو، ۱۳۸۰: ۱۶۲) ایشان خود در ذیل آیه «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» می‌نویسد: «و الإمام من يؤتم به». (صدرالمتالهین، ۱۴۱۱: ۱۱۵ / ۳)

در جای دیگر در همین تفسیر آورده است:

الإمام إمام و إن لم يبایعه أحد، و الحكيم حكيم و إن لم تعرف قدرة الجهال، و العالم عالم سواء سنل أم لا، و العجب خفاء هذا الأمر الجلی علی العقلاء الذین جعلوا الخلافة و الولاية - و هو أمر باطنی - علی میل الطبائع و اتفاق الجماعة علی شخص، مع أن طبائعهم مجبولة علی طاعة الشهوات، راغبة عمّا به يحصل القربات، و يستحقّ للمثوبات. (همان: ۲۲۱ / ۴)

۳. ۱. ۴. مقام هدایت

«هدایت» از ریشه «هدأ» در لغت به معنای سکون، آرامش، بدون سر و صدا و حرکت، سکونت گزیدن می‌باشد. (فراهیدی، ۱۴۰: ۷۹ / ۴) همچنین به معنی ارشاد، راهنمایی و نشان دادن راه با لطف و مدارا گرفته‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸:

(۸۳۵

ملاصدرا در تفسیر خود به وجوه معنایی هدایت در قرآن اشاره دارد:

قد جاء الهدى على وجوه: أحدها. الدلالة و البيان. قوله [تعالى]: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا». (انسان: ۳) و ثانيها: الدعوة إلى الحق. «وَإِن كَلَّمْتَهُمْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (شورى: ۵۲) أى: لتدعوا. و ثالثها: التوفيق بالألطف المشروعة للمؤمنين بسبب ايمانهم فى مقابلة الإضلال بمعنى الخذلان للكافرين بكفرهم، كما فى قوله تعالى: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ». (بقره: ۲۵۸) و رابعها: الهدى إلى طريق الجنة. قوله: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». (مائدة: ۱۶) و خامسها: التقديم. يقال: «هدى فلان [فلانا]» إذا قدّمه أمامه. و هوادى الخيل أعناقها- لأنها تتقدّمها. و سادسها: هداة، أى: سمّاه مهتديا و حكم عليه. قوله: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدَى». (اعراف: ۱۷۸) أى: من حكم الله عليه بالهدى فهو المستحقّ بأن يسمى مهتديا.

فهذه هى الوجوه التى ذكرها المعتزلة، و عند الجبرية للهداية وجه آخر، و هو كون الهدى بمعنى خلق الهداية و العلم، فى مقابلة الإضلال بمعنى [خلق] الضلالة و الجهل؛ كما إنّ الله هو المحيى و المميت بمعنى خالق الحياة و الموت. قالت المعتزلة: إن هذا غير جائز لغة، إذ لا يقال لمن حمل غيره على سلوك الطريق جبرا و كرها «إنّه هداة إليه» و إنّما يقال: «ردّه إلى الطريق المستقيم». (صدرالمتألهين، ۱۴۱۴: ۲/۲۳۶)

صدرا در معنى «هدايت» مى گوید:

«فالخلق هو اعطاء الكمال الاول و الهداية هى افادة كمال الثانى»، كه ابتدا بندگان را آفرید و بعد آن‌ها را به راه راست و طريق سعادت هدايت نمود كه فرمود «رَبُّنَا الَّذِى أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» و بالجمله هدايت عبارت از سوق دادن اشياء است به طرف كمال دوم آن‌ها و كمال دوم كمالى است كه موجودات در اصل وجود نيازى بدان ندارند و در بقا هم احتياج به آن ندارند. (صدرالمتألهين، ۱۴۱۰: ۳/۸۲)

۲.۳. مقام‌های مربوط به آخرت

۲.۳.۱. مقام شفاعت

در اصل لغت، «شفع پیوند چیزی به چیزی است. و شفاعت، انضمام و پیوستن به دیگری برای یاری رساندن به وی و درخواست کمک از او است. کاربرد آن بیشتر در مورد قرار گرفتن مقامی برتر در کنار شخصی پایین‌تر است و شفاعت در قیامت از همین قبیل است. (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۴۵۷)

شفاعت گاهی تکوینی است که بر هر سببی در عالم اسباب اطلاق می‌شود و گاهی تشریحی است که به عالم ثواب و عقاب مربوط است و محل آن در آخرین موقف قیامت است. (طباطبایی، پیشین: ۱/ ۱۷۴-۱۷۳)

علامه در حقیقت «شفیع و شفاعت» می‌نویسد:

شفاعت عبارت است از تتمیم سبب ناقص در تأثیرش، و چون این معنا را با اسباب و مسببات خارجی تطبیق کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که هر یک از اسباب و شرایط عالم، شفیع یکدیگرند، چون سببیت یکدیگر را در تأثیر تکمیل می‌کنند. پس وقتی پدید آورنده اسباب، و اجزای آنها، و ربط دهنده بین آنها و مسببات، خدا باشد، پس خدا شفیع حقیقی است که نقص هر سبب را تکمیل می‌کند، پس شفیع واقعی و حقیقی تنها خدا است، و غیر از او شفיעی نیست. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۶/ ۳۶۸)

بنا به فرمایش علامه، شفاعت برای خداوند به معنای استقلال و به نحو اصلیلی وجود دارد. چنان که فرموده است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر: ۴۴)، ولی برای غیر خداوند به اذن اوست: «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ». (یونس: ۳) و در توضیح می‌نویسد:

آیات ذکر شده یا شفاعت را مختص به خداوند می‌کند و یا آن را عمومیت می‌دهد، و برای غیر خداوند نیز اثبات می‌کند، اما با این شرط که خدا به او اذن داده باشد، و به شفاعتش راضی باشد. (همان: ۱/ ۲۳۸)

ملا صدرا هم در باب حقیقت مقام شفاعت می‌فرماید:

شفاعت یعنی آنچه شخص به واسطه آن شفیع می‌شود. «الشفاعة» آن يستوهب [أحد] لأحد شیئا او یطلب له، و هی بمعنی الوسيلة و الوصلة، و القربة. و أصلها من «الشفع» الذی هو ضدّ «الوتر» كأنّ المشفوع کان فردا، فجعله الشفیع شفعا بضمّ نفسه إلیه». (صدرالمتألهین، ۱۴۱۱: ۳/ ۳۱۵)

و در بحث حقیقت شفاعت قائل است که شفاعت نوری است که از حضرت الهیت بر جواهر وسایط بین او و بین کسانی که در هاویه بُعد و دوری از خداوند سقوط کرده‌اند تابش نماید. (همان: ۱۲۵)

ملا صدرا در باب اذن برندگان مقام شفاعت گوید:

مأذون برای شفاعت اولاً و بالذات شخص حقیقت محمدیه ﷺ است که در بدایت خلقت عقل اول و قلم اعلی و عقل قرآنی نامیده شده است و در آخر هم به محمد بن عبدالله ﷺ و خاتم انبیا ختم می‌شود در مقام ظهور بشر جسمانی که فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین» و فرمود: «انا سید ولد آدم و صاحب اللواء و فاتح باب الشفاعة یوم القیامة» و بعد از او حقیقت علویه که در بدایت به نام نفس کلی اولی و لوح محفوظ و قلم اعلی و ام الكتاب نامیده شد و سپس الاقرب فالاقرب.

ملا صدرا مراتب عقول و نفوس و افلاک را با مقام رسالت و ولایت و ائمه دوازده گانه منطبق کرده است. همان‌طور که مراتب عقول و نفوس واسطه در فیض به عناصر و موالیدند همان‌طور هم ائمه واسطه در فیض‌اند به بندگان. (همان: ۴/ ۱۲۲) اما در اینکه این شفاعت شامل چه کسانی است ملا صدرا می‌گوید این شفاعت شامل امت حضرت محمد خواهد بود. (همو، ۱۴۱۱: ۳/ ۳۲۰)

علامه طباطبایی اصحاب یمین را مشمول شفاعت می‌داند و اینکه شفاعت وسیله نجات گناهکاران از اصحاب یمین است. (طباطبایی، پیشین، ۲۵۸/۱)

۳.۳. مقام‌های مربوط به دنیا و آخرت

۳.۳.۱. مقام ربوبیت

ربوبیت از صفات فعل خداوند، به معنای تدبیر و اداره امور عالم است. (مصباح

یزدی، ۱۳۸۴: ۸۳)

علامه طباطبایی می‌گوید:

ربوبیت مطلقه الهی بدین معنا است که مخلوقات در همه شئون وجودی وابسته به آفریننده هستند و او است که آفریدگان را اداره می‌کند و روزی خواران را به وسیله روزی‌هایی که می‌آفریند، روزی می‌دهد و موجودات دارای شعور (انسان) را با وسایل درونی مانند عقل و با وسایل بیرونی مانند پیامبران و کتب آسمانی هدایت می‌کند و احکام و تکالیفی برای مکلفان تعیین می‌کند. مصادیق فراوانی برای ربوبیت و تدبیر امور گفته شده است؛ از جمله حیات دادن و میراندن، حفظ و نگهداری، روزی دادن، و نیز امر و نهی کردن. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱/۳۴)

همچنین تدبیر را به ایجاد نظم و ترتیب در اشیاء و قرار دادن هر یک از آنها در جای مخصوص خود برای رسیدن به غرض مطلوب معنا کرده و مراد از تدبیر امر جهان را نیز ایجاد نظمی خاص در میان موجودات به طوری که هر موجودی به کمال مطلوب خود برسد، دانسته است. (همان: ۲۸۹/۱۱)

برخی از حکیمان از جمله ملاصدرا قرآن را سراسر معرفی مقام ربوبی می‌داند و بر این باور است «رب» در «الحمد لله رب العالمین» از اسمای فعلی و مناسب با مقام توحید افعالی است. (ملاصدرا، پیشین: ۱/۱۶۶)

۳.۳.۲. مقام عبودیت

«عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد؛ اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست؛ در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطاعت او سستی به خود راه نمی‌دهد. (مطهری، ۱۳۸۷: ۳۸)

صاحب مفردات «عبودیت» را به این صورت معنا می‌کند: «العُبُودِيَّةُ: إظهار التَّذَلُّلِ، و العِبَادَةُ أبلغُ منها، لأنها غاية التَّذَلُّلِ». (راغب اصفهانی، ۱۳۷۸: ۵۴۲)

علامه در تحلیل معنای عبد و عبادت و عبودیت می‌نویسد:

کلمه «عبد» به معنای انسان و یا هر دارای شعور دیگری است که ملک غیر باشد، و به همین اعتبار خدای تعالی فرموده: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا». (مریم: ۹۳) کلمه عبادت از کلمه «عبد» گرفته شده و علی القاعده باید همان معنا را افاده کند، و لیکن چه اشتقاقهای گوناگونی از آن شده، و یا معانی گوناگونی بر حسب اختلاف موارد پیدا کرده، و اینکه اصل عبودیت به معنای خضوع است. (جوهری، ۱۴۱۰: ۵۰۳/۲)

معنای لغوی کلمه را بیان نشده، بلکه لازمه معنی را معنای کلمه گرفته، و گر نه خضوع همیشه با لام، متعدی می‌شود، می‌گویند: «فلان خضع لفلان»، فلانی برای فلان کس کرنش و خضوع کرد، ولی کلمه «عبادت» به خودی خود متعدی می‌شود، و می‌گوئیم: «إياك نَعْبُدُ». از اینجا معلوم می‌شود که معنای کلمه عبادت خضوع نیست. بنابراین عبادت از آنجایی که عبارت است از نشان دادن مملوکیت خویش برای پروردگار، با استکبار نمی‌سازد، ولی با شرک می‌سازد، چون ممکن است دو نفر در مالکیت من و یا اطاعت من شریک باشند، بنابراین خدا از استکبار از عبادت نهی نکرده، ولی از شرک ورزیدن به او نهی کرده، چون اولی ممکن نبوده، ولی دومی ممکن بوده است، لذا درباره استکبار به این عبارت فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ». (غافر: ۶۰) و درباره شرک فرموده: «وَلَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (کهف: ۱۱۰) پس معلوم می‌شود شرک را امری ممکن

دانسته، از آن نهی فرموده، چون اگر چیزی ممکن و مقدور نباشد، نهی از آن هم لغو و بیهوده است، به خلاف استکبار از عبودیت که با عبودیت جمع نمی شود. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۴۰/۱)

ملاصدرا عبادت را همان تکلیف دانسته که در آن سختی است و اگر با لذت همراه باشد عبودیت است. عبارت ایشان این است: «إِنَّ فِي الْعِبَادَةِ كَلْفَةً وَمَشَقَّةً فَلَا بَدَّ مِنْ رَاحَةٍ، وَ هِيَ تَحْصُلُ بِأَنْ يَرْفَعَ مَلِكُ الْمَلُوكِ الْوَاسِطَةَ مِنَ الْبَيْنِ وَ يَخَاطِبُهُمْ بِذَاتِهِ وَ يَقُولُ: «أُرِيدُ مِنْكُمْ الْعُدْمَةَ» فَيَسْتَطَابُ التَّكْلِيفُ وَ تَسْتَلْذُّ الْعِبُودِيَّةُ». (ملاصدرا پیشین: ۴۲/۲)

و در جای دیگر در فرق عبادت و تعبد و راز عبودیت می گوید:

فرق بین العبادة و التعبد و السرفیه العبودیة، إذ العبادة فعل ما یرضی به المولی و العبودیة الرضی بما فعل المولی و عامل مع عبده، كالقضاء و القدر. فمرتبة الرضاء منها: إنَّ فی هذا التقدیم تنبیها منه للعباد علی أنَّ المنظور إلیه فی العبادة هو المعبود نفسه لا شیء آخر من طلب ثواب أو دفع عقاب. (همان: ۸۸/۱)

علامه طباطبایی مقام عبودیت را اعطایی دانسته و می نویسد:

اعتبار عبودیت برای خداوند در آیات بسیار زیادی آمده است که مردم را بندگان خدا حساب کرده، و اساس دعوت دینی را بر همین مطلب بنا نهاده که مردم همه بنده و خدای تعالی مولای حقیقی ایشان است، بلکه چه بسا از این نیز تعدی کرده و همه آنچه را که در آسمانها و زمین است به همین سمت موسوم کرده، نظیر همان حقیقتی که از آن به اسم ملائکه تعبیر شده، و حقیقت دیگری که قرآن شریف آن را جن نامیده و فرموده: «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم: ۹۴) و جهت اینکه بندگی تنها باید برای خداوند لحاظ شود از تحلیل خود معنای عبودیت به دست می آید، و اگر معنای عبودیت را به اجزای اصلی اش تحلیل شود و خصوصیات زائدی را که در خصوص مخلوقات صاحب عقل عارض بر معنای اصلی آن می شود طرح شود بدون تردید حکم به اعتبار عبودیت و وجوب بندگی برای خدا خواهد

شد، برای اینکه اگر به بعضی از بنی نوع خود اطلاق عبد می‌شود، برای این است که مشاهده می‌شود نامبردگان نه تنها مالک چیزی نیستند بلکه خودشان هم ملک غیرند، ملکی که تجویز می‌کند که آن غیر یعنی همان کسی که مالک و مولای عبد است در عبد خود به هر طوری که بخواهد تصرف کند، ملکی که هر گونه استقلالی را از عبد و از اراده و عملش سلب می‌کند، وقتی معنای عبودیت در بین خود افراد بشر این باشد معلوم است که معنای تام و تمامش بر بشر نسبت به خدا صادق خواهد بود.

بلکه اگر دقت بیشتری در معنای عبودیت شود به اینکه علاوه بر افراد بشر تمامی موجودات صاحب شعور و اراده بنده خدای سبحان‌اند، زیرا خدا به تمام معنای کلمه و حقیقتاً مالک هر چیزی است که کلمه «شیء/چیز» بر آن اطلاق می‌شود، چه هیچ موجودی جز خدا، خود و غیر خود را و همچنین نفع و ضرری را و مرگ و حیات و نشوری را مالک نیست. و خلاصه در عالم هستی هیچ چیزی نه در ذات و نه در وصف و نه در عمل استقلال ندارد و مالک نیست، مگر آنچه را که خدا تملیک کند، البته تملیکی که مالکیت خود او را باطل نمی‌کند، و نظیر تملیک‌های ما انتقال ملکیت از مالک بغير مالک نیست، بلکه بعد از تملیک هم باز خود او مالک آن چیزی که تملیک کرده و همچنین قادر بر آن چیزی که بندگان را بر او قدرت داده است: «وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و «بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ». (طباطبایی، همان: ۱/۴۸۹)

رابطه مقام عبودیت با ربوبیت

این رابطه در روایتی منقول از امام صادق علیه السلام است که: «العبودية جوهره کنهها الربوبية؛ عبودیت جوهره ای است که کنه آن ربوبیت است. (مصباح الشریعة: ۷) در این سخن امام علیه السلام می‌فرمایند:

عبودیت گوهری است که باطنش ربوبیت است، پس هر چه در مقام عبودیت مفقود گردد در ربوبیت یافت می‌شود و هر چه در ربوبیت مخفی باشد

در عبودیت به دست می‌آید. پس عبودیت آن است که همه چیز خود را در راه خدا ببخشی و خود را مالک هیچ چیزی ندانی به مصداق این مثل که بنده مانند مرده‌ای است در دستان غسال به هر سو که او بخواهد می‌کشد، خود را در اختیار معبود خویش قرار دهد. و انسان زمانی به این درجه می‌رسد که نفس خود را از هوی و هوس باز دارد و او را بر کارهایی که باب میلش نیست وادار نماید و برای رسیدن به این مقصد باید راحتی را ترک گفت و از تنهایی و ناشناختگی خویش بیاید و راه رسیدن به این مقصود هم نیاز به خدای متعال است. و اگر عبودیت به معنای واقعی در کسی ظاهر شود و زندگی شخص وقف مولای خویش گردد، آنگاه زمینه عروج به آسمان‌های معنویت و رستگاری برای او فراهم می‌گردد. و بالاترین مقام برای انسان این است که بنده راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید، و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نشود، هر کاری می‌کند برای خدا باشد و هر گام برمی‌دارد رضای او را بطلبد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۹/۱۲)

و انسانی که در اثر عبودیت و بندگی خدا و تذلل، مسیر صراط عبودیت را طی کرده است، می‌رسد به جایی که در جهان هم بتواند تصرف کند، یعنی بتواند یک بیماری را از راه روحی معالجه کند، یک کور مادر زاد را شفا بدهد، یک پرسی را شفا بدهد. (مطهری، ۱۳۷۶: ۴۶۹/۲۳)

ملاصدرا در عبارتی، خداوندگاری انسان را در حدی والا به نمایش می‌گذارد و تا حدودی انسان را با مقام والای او آشنا می‌کند:

لولا اشتغال النفس بتدبیر قواها الطبيعية و انفعالها عنه لكان لها اقتدار على إنشاء الأجرام العظيمة المقدار الكثيرة العدد فضلاً عن التصرف فيها بالتدبير كما وقع لأصحاب الرياضات و قد جربوا من أنفسهم أموراً عظيمة و هم بعد في هذه النشأة فما ظنك بنفوس كريمة إلهية عاشقة لأنوار كبريائه

اگر نفس به تدبیر قوای طبیعی خویش و تاثیر پذیری از آن مشغول نبود می‌توانست اجرام بسیار بزرگ و زیادی مانند ستاره‌ها و سیارات را ایجاد کند تا چه رسد به تصرف کردن در آنها؛ همان گونه که واقع شده است برای صاحبان ریاضات، و تجربه کرده‌اند در نفس خود امور بس بزرگی را با اینکه

هنوز به این عالم و قوانین آن توجه دارند، پس چه گمان خواهی کرد درباره نفوس کریمه الهیه که عاشقان انوار کبریایی می‌باشند؟ (ملاصدرا، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة ص ۲۱۵)

امام صادق علیه السلام در پایان این حدیث نورانی می‌فرماید: «فما فقد فی العبودیة وجد فی الربوبیة، و ما خفی عن الربوبیة أصیب فی العبودیة»؛ پس آنچه از مقام عبودیت کم و ناپیدا شد، در مقام ربوبیت هویدا شود. و هر مقداری که از مراتب و صفات ربوبیت مخفی و پوشیده گشت در مراحل عبودیت جلوه‌گر شود. بنابراین حقیقت عبودیت، سلب تمام آثار و نمایش‌های شخصی، و عبور از همه منازل مادی و نفسانی، و محو در مقابل جمال و جلال احدیت است. و اما عبودیت تکوینی و مظهر بندگی در وجود خارجی، پس آن جوهری است که صفات مادی را از خود رها کرده و به صفات الهی آراسته شده و مظهریت تامه برای اسماء و صفات پیدا کرده است. پس اگر در شئون و مقامات عبودیت چیزی کسر و کم شد، این نقطه نقیصه را باید در میدان ربوبیت پیدا کرده و از آنجا این کسری را اتمام و جبران کرد. و همچنین اگر نقطه‌ای از مقامات صفات و اسماء الهی مبهم و پوشیده و مجهول گشت می‌باید آن نقطه مجهول را از راه عبودیت و در مقام عبودیت به دست آورده، و ظهور آن را از اینجا مشاهده کرد. پس معلوم شد که انسان چون به مرحله حقیقت و کمال عبودیت منتهی شد، مظهر تام و تجلی کامل ربوبیت قرار خواهد گرفت. (مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه: ۴۵۴)

ملاصدرا در تفسیر رسیدن به مقام را این طور وصف می‌کند: «فی العبودیة لله بما هی عبودیة له و انتساب إلیه نسبة الفقر و الحاجة التی هی من أشرف النسب». (صدرالمتألهین، همان: ۹۳/۱)

بنابراین از نگاه بزرگان از جمله ملاصدرا عبودیت و ربوبیت لازم و ملزوم یکدیگرند و معتقدند به هر مقدار در عبودیت از انانیت مفقود شود، در ظل حمایت ربوبیت یافت می‌شود و عبد به جایی می‌رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و

پای او می‌شود و تصرفات او تصرفات حقانی می‌شود که این مرتبه قرب نوافل و اولین مرتبه ولایت است، در مقابل هر مقدار از عبودیت کاسته شود و ربوبیت نفس بیشتر گردد، از عزت ربوبیت در آن کاسته می‌شود و اگر انسان بتواند با امداد اولیای الهی به کنه عبودیت برسد به برخی از اسرار عبادت می‌رسد. (همان: ۹۷)

به باور ملاصدرا عبودیت مطلقه، بالاترین مرتبه کمال انسانی است و این مقام مختص نبی خاتم صلی الله علیه و آله است و پیامبر عبدالله حقیقی است. «و العبودیة مرتبة عظیمة، و من ثمة صار محمد صلی الله علیه و آله عبداً مطلقاً. (همان: ۲/۳۸۷)

به اعتقاد علامه و ملاصدرا حفظ مقام عبودیت و توجه به فقر و نیاز خود به خداوند در هر مرتبه‌ای از مراتب سلوک، لازم و قطعی است؛ زیرا بندگی خدا گوهر گرانبهایی است که باطن آن آزادی است؛ لذا انسان باید بکوشد با قلب و زبان، در مسیر عبودیت حرکت کند و ممکن است تعبیر به «عبد» در آیه شریفه «سبحان الذی اسرى بعبده» برای آن باشد که عروج به معراج قرب و افق قدس، به قدم عبودیت میسر است؛ چنان که در تشهد، شهادت به رسالت، بعد از شهادت به عبودیت، نشان دهنده این است که عبودیت، نردبان رسالت است. (ملاصدرا، همان: ۳۸۷؛ طباطبایی، همان: ۲۰/۴۷۸)

علامه طباطبایی در رابطه عبودیت و ربوبیت و جلوه‌هایی آن یعنی مالکیت و سلطنت الهی و عبودیت برای غیر می‌نویسد:

همین سلطنت حقیقی و مالکیت واقعی پروردگار منشأ وجوب انقیاد موجودات و مخصوصاً آدمیان در برابر اراده تشریحی او و دستوراتی است که خداوند بر ایشان مقرر فرموده، چه دستوراتی که در باره کیفیت عبادت و سنتش داده و چه قوانینی که باعث صلاح امر آنان و مایه سعادت دنیا و آخرت‌شان می‌باشد جعل فرموده. خلاصه اینکه صاحبان عقل از انس و جن و ملک همه ملک خدایند و خدا هم مالک تکوینی و به وجود آورنده ایشان است و به همین جهت همه بندگان او ذلیل و زبون حکم و قضای اویند، چه

او را بشناسند چه نشناسند و چه اینکه تکالیفش را اطاعت کنند و چه اطاعت نکنند و هم مالک تشریحی ایشان است، مالکیتی که به او حق می‌دهد همه را به اطاعت خود در آورد، و همه را محکوم به تقوا و عبادت خود کند، و فرق این مالکیت و مولویت از نظر حکم با مالکیت و مولویتی که در میان ما مردم معمول و دائر است و همچنین فرق آن بندگی و عبودیت با بندگی و بردگی افراد بشر نسبت به یکدیگر این است که از آنجایی که خدای سبحان مالک تکوینی و علی‌الاطلاق است و کسی جز او مالک نیست از این جهت جایز نیست که در مرحله عبودیت تشریحی - نه تکوینی - کسی جز او پرستش شود، چنان که خودش فرمود: « وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ » (اسراء: ۲۳) به خلاف سایر مولاها که اطاعت کردن و فرمان‌برداری آنان به استحقاق ذاتی‌شان نیست، بلکه به خاطر مالکیت‌شان می‌باشد و مالکیت‌شان هم ذاتی نیست، بلکه مالکیت اینجا به معنی غلبه بر دیگران به سببی از اسباب است.

فرق دیگر این دو سنخ مالکیت این است که خدای تعالی از این جهت که در بندگان مملوکش کسی و چیزی نیست که مملوک او نباشد و خلاصه چنان نیست که بعضی در هستی خود مملوک او باشند و بعضی نباشند، بلکه تمامی موجودات از جهت ذاتشان و صفات و احوال و اعمالشان مملوک تکوینی اویند، از این جهت خدای تعالی مالک تشریحی به تمام معنای آنان نیز هست، و لذا به بندگی دائمی آنان و عبودیتی که جمیع شئون آنان را فرا گیرد حکم کرده، و دیگر نمی‌توانند بعضی از عبادت خود را برای خدا و بعضی را برای غیر خدا انجام دهند. به خلاف مالکیت و بندگی دائر در بین افراد بشر که در این مالکیت مالک نمی‌تواند هر رقم تصرفی که می‌خواهد در عبد خود بکند، چون مالک به تمام معنا و مالک جمیع شئون عبد نیست. (طباطبایی، همان: ۴۹۰/۶)

نتیجه:

آنچه در این مقاله مدنظر بوده، ابتدا وجوه معنایی واژه مقام در قرآن کریم بود که از آن وجوه معنایی ذکر شده مقام به معنای جایگاه و رتبه برگزیده شد. و بعد به حقیقت مقام پرداخته شد و به بیان دیگر مقام مفهومی دارد و این مفهوم مصداقی

دارد حال که مفهوم مقام روش شد مصداق آن کدام است؟ به این که در جهان هستی چه جایگاهی هست؟ و این جایگاه از آن چه کسانی است؟ و حیطة نفوذ این جایگاه تا کجاست؟ بالاترین جایگاه از آن خداوند است که در قرآن با لفظ مقام رب آمده است یعنی جایگاه ربوبیت که دارای شان ربوبی است و حیطة این مقام در همه هستی از ازل تا ابد و هر دو ساحت دنیا و آخرت است. و دیگر مقام ها که خداوند در قرآن بیشتر با تعبیر «جعل جاعل و...» آورده، نشان دهنده اعطاء مقام به اشرف موجودات خود یعنی انسان است که او به مقام خلافت داده و عده ای از انسان ها هم به واسطه تقریبشان از طریق مقام عبودیت مقامات دیگری اعطا کرده که مقام رسالت و نبوت، امامت و ولایت، هدایت و قضاوت از آن جمله است.

خلاصه اینکه این پژوهش سه هدف را دنبال کرده است؛ اول تحلیل واژگانی لفظ مقام در قرآن کریم و وجوه معنایی آن به توجه به سیاق کلمات قبل و بعد. دوم بیان ماهیت مقام به عنوان جایگاه صرف نظر از این که چه کسی این جایگاه را دارد، و سوم از خود این مقام و حقیقت آن و ویژگی هایش بحث شده است.

منابع و ماخذ:

- قرآن کریم (ترجمه تفسیر المیزان)
- نهج البلاغه (ترجمه و شرح فیض الاسلام)
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۲۰۰۴)، لسان العرب، بیروت: ناشر دارالصادر.
 - ایجی، محمد عبدالرحمن (۱۴۲۴)، جامع البیان فی تفسیر القرآن دار الکتب العلمیة، بیروت: منشورات محمد علی بیضون.
 - تفلیسی، حبیب بن ابراهیم (۱۳۷۱)، وجوه قرآن، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۷۲)، هدایت در قرآن، تهران: مرکز نشر فرهنگى رجاء.
- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، تسنیم (تفسیر قرآن کریم) قم: مرکز نشر اسراء ۱۳۸۳ ه. ش
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للملایین.
- دهخدا (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۷۸) مفردات الفاظ القرآن، ترجمه غلامرضا خسروی، قم: المکتبه المرتضویه.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹)، فرهنگ اصطلاحات فلسفی ملاصدرا، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سجادی، سید جعفر (۱۳۹۳)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی، تهران: نشر طهوری.
- صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۰)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، داراحیاء تراث العربی.
- صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰)، اسرار آیات ترجمه محمد خواجوی، تهران: نشر مولی.
- صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۱)، المبدأ والمعاد، ترجمه محمد ذبیحی، قم: دانشگاه قم.
- صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، مقدمه و تصحیح، محمد خواجوی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اسلامی انجمن اسلامی موسسه حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالمتلهین، محمد بن ابراهیم (۱۴۱۱): تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ ه. ق
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۰)، شیعه در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۸) تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.
- طبرسی (۱۳۰۶)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه مترجمان، تحقیق: رضا ستوده، تهران: فراهانی.
- طریحی، فخرالدین (۱۴۲۸)، مجمع البحرین، بیروت، موسسه التاریخ العربی.
- فخرالدین رازی؛ محمد بن عمر (بی تا)، التفسیر الکبیر، مصر: مطبعه البهیة المصریة.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
- گروه تحقیقاتی طلوع؛ <https://www.tnrg.ir>
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۴) آموزش عقاید، قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۵)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مطهری مرتضی (۱۳۸۹)، آشنایی باقرآن، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری مرتضی (۱۳۷۶) مجموعه آثار، ج ۴، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰) ولاءها و ولایتها، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۴) امامت و رهبری، تهران: انتشارات صدرا.
- معین، محمد (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی، تهران: نشر سپهر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، تفسیر نمونه، تهران: ناشر داراکتب الاسلامیه.

